

## مناسبات فقه و حکومت

دریافت: ۹۰/۶/۱۲ تأیید: ۹۰/۹/۳۰ عباسعلی مشکانی سبزواری\*

عبدالحسین مشکانی سبزواری\*\*

### چکیده

گستره فقه شیعی و دامنه ارتباط آن با حکومت، از مسائلی است که پرداختن بدان، بسیاری از شبهات را حل نموده و چشم‌انداز فقه شیعی را ترسیم می‌نماید. در واقع، نسبت بین فقه شیعی و حکومت را باید از درون موضوعات و مسائل فقه درک نمود. در این مقاله با رصد مسائل علم فقه و عناوینی که در این علم، مورد کنکاش قرار می‌گیرد، می‌توان به ارتباط آن با حکومت پی برد؛ زیرا دسته‌ای از مسائل علم فقه به صورت کامل برای اجرایی شدن، نیاز به حکومت دارند، اجرای بخشی از دسته دیگر نیز بحث حکومت را پیش می‌کشد و بخش سوم نیز، اموری فردی هستند که در حسن اجرای آنها و نیز با توجه به تأکیدات درون دینی، نیاز به حکومت را مسجل می‌نماید.

### واژگان کلیدی

فقه، حکومت، فقه حکومتی، فقه سنتی، نسبت فقه و حکومت

\* محقق و پژوهشگر حوزه علمیه قم، رایانامه: meshkani.a@gmail.com

\*\* محقق و پژوهشگر حوزه علمیه قم.

## مقدمه

یکی از موضوعاتی که نیازمند بحث و بررسی جدی است، مسأله «فقه و حکومت» یا «ارتباط فقه و حکومت» و به عبارت دیگر «بررسی نسبت بین فقه و حکومت» است. این بحث تا کنون به صورت پراکنده در پیشینه معارف و منابع دینی وجود داشته و اندیشمندانی به طور جسته و گریخته به بررسی و نقادی در مورد این مسأله پرداخته‌اند، اما تا پیش از انقلاب اسلامی ایران، این بحث، جدی تلقی نشده و به جایگاه حقیقی خویش بار نیافته بود. پس از پیروزی انقلاب، موضوعاتی همچون حکومت دینی، فقه سیاسی، فقه حکومتی، فقه پویا، نسبت دین و حکومت، نسبت فقه و حکومت و مباحثی از این دست در حوزه اندیشه عالمان دینی مطرح و مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت و نظریه‌های مختلفی درباره آنها بیان شد. تحلیل و ریشه‌یابی عدم رشد این مباحث؛ خصوصاً بحث مناسبات فقه و حکومت و نقش فقه در برقراری و اداره حکومت و جامعه انسانی در تاریخ معارف دینی، خود بحث گسترده‌ای است که بیش از آنکه به افراد عملکرد آنها مربوط باشد، به اوضاع اجتماعی و مراحل تاریخ تکامل بشری، مرتبط است. درباره حکومت و نسبت فقه با آن، گستره‌ای از نظریات وجود دارد که می‌توان آنها را به اجمال، در سه دسته خلاصه کرد:

### ۱. انکار نسبت فقه و حکومت

برخی افراد، رابطه بین فقه و حکومت را نفی می‌کنند و معتقدند که اصولاً مقوله حکومت و سرپرستی اجتماعی با مقوله فقه، بیگانه است و فقه ارتباطی با مقوله حیات اجتماعی و تکامل معیشت ندارد. این گروه، تفسیر خاصی از حکومت دارند و آن را عهده‌دار معیشت و فقه را عهده‌دار سعادت می‌دانند و در نتیجه، هیچ ارتباطی بین معیشت و سعادت برقرار نمی‌بینند؛ به گونه‌ای که اگر فقه در گوشه‌ای از معیشت، دخالت کند آن را دخالت عَرَضی دانسته و جزء مقولات حقیقی فقه نمی‌شمارند. از نظر این گروه، اگر فقه در امور حکومتی و اجتماعی نظری داشته باشد، این اظهار نظر، بالعرض است و در واقع از موضوعی سخن گفته که از جنس خودش نیست (سروش، ۱۳۷۸(الف)، ص ۱۳۷ و همو، ۱۳۷۸(ب)، ص ۱۶۳).

اصل تفکیک بین مقولات بالذات و بالعرض یک نظریه غربی و وارداتی است (خسروپناه، ۱۳۸۲، ص ۸۵) که برخی از اندیشمندان مسلمان با پیروی از آن، مقولات دینی را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: مقولات مربوط به سعادت که ذاتی دین هستند و مقولات مربوط به معیشت که بیرون از سعادت و از مباحث عَرَضی دین می‌باشند. این نگاه، به فقه نیز تسری پیدا کرده است (مجتهد شبستری، ش ۵، ص ۳۰۰).

نگاه دیگری نیز در بین است که اساساً ارتباط بین دیانت و سعادت را نیز منقطع دانسته و بر این باور است که بشر برای رسیدن به سعادت، نیازمند دیانت نیست؛ چه اینکه در نگاه این دسته، سعادت، تنها سعادت در معیشت است که آن هم با عقل جمعی و بشری قابل دستیابی است و به قانون و برنامه‌های حیانی و الهی (که در لسان ما همان فقه است) نیازی نیست.<sup>۱</sup> این نگاه، نگاه مادی‌گرایان و منکرین اصل شریعت است. اما موضوع بحث ما بررسی نظر اندیشمندان مسلمانی است که اصل فقه و شریعت را قبول دارند، اما ضرورت آن برای مقوله سعادت را قبول نداشته، رابطه بین سعادت و معیشت را منقطع می‌دانند؛ در نتیجه، رابطه بین دین و دولت و به تبع آن، نسبت بین فقه و حکومت را منتفی می‌دانند.

طرفداران این نظریه معتقدند که فقه و سعادت به هم گره خورده‌اند و مقوله حکومت و معیشت نیز در هم آمیخته‌اند و این هر دو یعنی «فقه - سعادت» و «معیشت - حکومت» کاملاً دو حوزه مستقل دارند. تأمین سعادت بر عهده فقه و تکامل معیشت بر عهده حکومت است و حکومت برخاسته از خرد خود انسانهاست؛ یعنی شیوه‌ها و آیین مهندسی اجتماعی و رهبری جامعه در امور معیشتی و حکومتی از خرد مستقل بشر، تغذیه می‌کند (فراستخواه، ۱۳۷۳، ص ۲۲۱-۲۲۰).

## ۲. پذیرش نسبت حداقلی بین فقه و حکومت

نظریه دیگر در زمینه نسبت فقه و حکومت، پذیرش نسبت حداقلی بین فقه و حکومت است. طرفداران این نظریه، بین فقه و حکومت، ارتباطی کلی در نظر می‌گیرند؛ یعنی معتقدند که فقه در کل با معیشت، ارتباط دارد. آنها اصل ارتباط معیشت و فقه و حکومت و فقه را می‌پذیرند، اما نقش فقه را در برنامه‌ریزی حکومتی و سرپرستی تکامل معیشت و هدایت تکامل زندگی اجتماعی، نقشی خنثی می‌دانند؛ یعنی

معتقدند که فقه فقط جنبه نظارتی دارد، نه جنبه برنامه‌دهی و برنامه‌ریزی و مدیریت؛ بلکه انسان با مدد از توانایی‌هایی که خدا به او عطا کرده؛ از جمله عقل، تجربه، حس و خردورزی، می‌تواند معیشت خود را اداره کند. فقط در این مسیر ممکن است در مواردی راهکار و یا راهبرد انتخابی برای معیشت با سعادت معنوی و اخروی تعارض داشته باشد که در این موارد، فقه نقش نظارتی خود را ایفا کرده و آن را تصحیح می‌کند (مجتهد شبستری، ۱۳۷۶، ص ۸۸).

این گروه معتقدند نقش فقه، نظارت بر معیشت است، نه سرپرستی تکامل و برنامه‌ریزی معیشت. برنامه‌ریزی معیشت، برنامه‌ریزی خردمندانه و مربوط به حوزه اندیشه و تجربه‌های بشر است. انسانها با تکامل اندیشه‌ها و تجربه‌ها، راهبردهای جدید را به سوی تکامل معیشت، به دست می‌آورند و حتی گزینش می‌کنند و فقه، صرفاً نقش نظارتی دارد. یکی از دلایل اصلی این رویکرد، عدم توجه به موضوعات اساسی‌ای است که پیش‌فرض‌های ارتباط فقه و حکومت را بیان می‌کند. این گروه، توجه نکرده و ندیده‌اند که حوزه فقه، چه هدایت‌ها و مناسبات و ثبوتی در رابطه با کنترل، هدایت و تکامل اجتماعی زندگی بشری و جوامع انسانی به دست داده است. آنها به این موضوع نپرداخته‌اند که در یک نگاه کلی‌تر، دخالت دین در تکامل، ضروری است یا خیر؟ آنگاه اگر این دخالت ضروری بوده و دخالتی باشد که حوزه فقه را تعریف می‌کند، منطق فقه را توسعه دهند و با منطق توسعه‌یافته‌تر به سراغ واکاوی منابع رفته و به تماشای روابط و مناسبات فقه با حوزه اجتماعی و حکومتی بنشینند.

### ۳. پذیرش نسبت حداکثری فقه و حکومت

گروه سوم، کسانی هستند که نقش فقه در هدایت و تکامل زندگی اجتماعی را نقشی فراگیر و مثبت می‌دانند. ایشان معتقدند رسالت فقه در حوزه معیشت، سرپرستی و تکامل معیشت است و شاید بتوان ادعا کرد که دین به نحو عموم و فقه به نحو خصوص را قانون اساسی حکومتی می‌دانند (عمیدزنجانی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۱۶۹-۱۶۸). در اصطلاح، این نظریه را نظریه حداکثری می‌نامند. طرفداران این نظریه را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: کسانی که فقه موجود را برای اداره جوامع انسانی، کافی می‌دانند و معتقدند بر اساس همین شیوه می‌توان مسائل حکومتی و اجتماعی را از فقه موجود،

استنباط نمود. این نظریه را می‌توان «فقه سنتی اجتماع‌گرا» نامید. در این نگاه، فرض بر این است که ساحت فردی انسانها از ساحت اجتماعی آنها کاملاً جداست و می‌توان مسائل فردی را به صورت منحاذ از جامعه استنباط نمود؛ هر چند مسائل و احکامی نیز وجود دارد که کاملاً اجتماعی است و این مسائل را باید از درون فقه کنونی استنباط نمود. بر اساس این نظریه، احکام اجتماعی نیز به صورت جداگانه قابل استنباط می‌باشند. این نظریه را می‌توان نظریه غالب کنونی فقه شیعی دانست که مراجع عظام تقلید، طبق آن به ارائه رساله عملیه می‌پردازند. البته ایشان درباره مسائل اجتماعی، نگاهی کاملاً به روز داشته و این مسائل را با توجه به شرایط کنونی استنباط نموده و بیشتر در قالب استفتاء به جامعه متدینین ارائه می‌نمایند.

برخی از فقها نیز معتقدند فقه موجود، گرچه میراث گرانقدر شیعه در طول تاریخ بوده و حفظ آن واجب است، اما این فقه به جهت مختلف، آن چنان که باید گسترش کمی و کیفی در جهت اداره جوامع انسانی را به خود ندیده و همواره با دوربودن از حکومت و اجتماع، با نگاهی فردگرایانه به فقه نگریسته است. از همین رو، این فقه قادر نخواهد بود تا مسائل فردی را درون حکومت اسلامی دیده و مسائل کلان را به صورتی که توانایی حل معضلات جهانی را داشته باشد، استنباط نماید. باور این گروه این است که نگاه حاکم بر فقه موجود، نگاهی فردی است و حتی هنگامی که به مسائل اجتماعی می‌نگرد، اسلوبی فردمحور بر آن حاکم است. این در حالی است که ما به فقهی نیاز داریم که با نگاهی اجتماعی و حکومتی به تمامی مسائل فقه، بنگرد و مسائل را نه با نگاه فردی، که با نگاه اجتماعی و حکومتی به تجزیه و تحلیل نشسته باشد. در واقع در این نگاه، تأثیر زمینه‌های اجتماعی و نیز زمان و مکان بر نگاه مجتهد، نسبت به مسائل و پاسخ‌های آن بیشتر به رسمیت شناخته می‌شود. این نظریه با عنوان «فقه حکومتی» شناخته شده است (مشکانی سبزواری، ۱۳۹۰، ش ۶۰، ص ۱۶۰-۱۵۸).<sup>۲</sup> لازم به ذکر است در این دو نگاه، بین منابع و روش استنباط فقهی تفاوتی وجود نداشته و همان روش فقه جواهری، حاکم است.

طبیعی است که بحث از مناسبات فقه و حکومت، ذیل دو نظریه اخیر سنتی اجتماع‌گرا و حکومتی، شکل خواهد گرفت و در محدوده این دو نظریه است که می‌توان سخن از روابط و مناسبات فقه و حکومت به میان آورد؛ چه اینکه بر مبنای نظریه

اول، هیچ ارتباطی بین فقه و حکومت برقرار نیست و نظریه دوم نیز گرچه به ارتباطی حداقلی معتقد است، اما نتیجه آن چیزی جز، انکار نسبت فقه با حکومت نیست.

در مورد طرفداران نظریه حداقلگری، تذکر این نکته لازم است که اگر توانستیم ضرورت نگاه دوم؛ یعنی فقه حکومتی را به اثبات رسانده و فقه شیعی را با این نگاه تدوین کنیم، مراد حاصل خواهد آمد و صرف تصور فقهی با این اوصاف، موجب تصدیق روابط و مناسبات وثیق فقه و حکومت خواهد بود.<sup>۳</sup> اما اگر شرایط به گونه‌ای بود که توان اقامه فقه حکومتی وجود نداشت و به فقه سنتی اجتماع‌گرا - فقه موجود که ماهیت و مسائل آن، فردی و فردگرایانه است - اکتفا شد، باز هم بحث از روابط و مناسبات فقه و حکومت، بر اهمیت و ضرورت خود پایدار است.

حقانیت و صحت این ادعا، پس از تأمل و دقت در مجموعه فقه سنتی؛ از طهارت تا دیات مشخص می‌شود. بنابراین، ره‌آورد ملاحظه مجموعه فقه سنتی و مسائل آن، آمیختگی و ارتباط وثیق حکومت با بخش معظمی از فقه موجود است؛ به گونه‌ای که تفکیک و جداسازی این دو از یکدیگر غیر ممکن می‌نماید. با این بیان که گرچه در فقه سنتی، نگاه ما صرفاً فردی و نه حکومتی و کلان است و بالتبع روح حاکم بر فقه موجود، روحی فردی و فردگرایانه است، اما در عین حال، بخش معتناهی از آن جز با وجود حکومت به منصفه ظهور نمی‌رسد. به بیان دیگر، بخش مهمی از فقه موجود، از وظایف اصیل حکومت شمرده می‌شود و هدف از تشکیل حکومت در اسلام، جز رسیدن به آن اهداف نیست. بخش‌های دیگر فقه اسلامی نیز، بدون حضور حکومت کم‌رنگ، ناقص یا بی‌رنگ است.

در ادامه به‌طور تفصیلی به مناسبات و ارتباطی که بین دو مقوله فقه و حکومت وجود دارد، می‌پردازیم. بدین منظور، پس از تبیین واژگان کلیدی، نحوه پرداختن به نسبت فقه و حکومت را بررسی کرده و با نگاهی به محتوا و تقسیمات فقه موجود، به تبیین مناسبات فقه و حکومت پرداخته می‌شود.

## بخش اول: کلیات

### ۱. فقه

واژه «فقه» در لغت به معنای فهمیدن، دانستن، ادراک و علم آمده است (ابن‌منظور،

۱۴۰۵ق، ج ۱۳، ص ۵۲۲). اما آنچه که از تصریح لغویان و کاربردهای واژه فقه پیداست، معنای فقه، اخص از مطلق فهم و دانستن است و منظور از آن، علم و دانستنی است که با تأمل و دقت همراه باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۴۸). در اصطلاح نیز، فقه به معانی ذیل آمده است:

- اصطلاح عام: منظور از آن، همه معارف و احکامی است که از طرف خداوند نازل شده؛ چه در زمینه اعتقادی و اخلاقی و چه در زمینه فروع عملی (تهانوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۴۷۸).

- اصطلاح خاص: منظور از آن، احکام شرعی و فرعی عملی است که عبادات، معاملات، مسائل حقوقی، کیفری، تجاری و غیره را شامل می‌شود و امروزه بخشی از آن در رساله‌های عملی به صورت فتوا دیده می‌شود (حسین‌زاده، ۱۳۸۸، ص ۲۶).  
- به معنای علم فقه: در این اصطلاح، فقیهان در طول تاریخ فقه و سیر تطور آن، معانی متعددی برای فقه بیان کرده‌اند که از میان آنها، این عبارت از شهرت بیشتری برخوردار است: «الفقه هو العلم بالاحکام الشرعیة الفرعیة عن ادلتها التفصیلیة» (شهید اول، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۴۰؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۳ق، ص ۵)؛ فقه، علم به احکام شرعی فرعی از روی ادله تفصیلی است.

## ۲. حکومت

در تعریف حکومت گفته‌اند: «حکومت عبارت است از مجموعه نهادهای فرمانروا، وظایف و اختیارات هر کدام از آنها و روابطی که میان اندامهای حکومتی موجود است» (قاضی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۲۲). همچنین در «فرهنگ سیاسی»، حکومت این چنین تعریف شده است: «حکومت؛ یعنی تشکیلات سیاسی و اداری کشور و چگونگی و روش ادارهٔ یک کشور (آقا بخشی، ۱۳۶۶، ص ۱۱۵).

با کمی دقت در اهداف اصلی پیامبران الهی روشن می‌شود که رسیدن به اهداف بزرگی، چون رهانیدن آدمی از سلطه و اسارت بیگانگان و در نتیجه، اعطای حریت و آزادی به وی، تعلیم و تربیت فراگیر بشر، احیای ارزشهای انسانی، اقامهٔ قسط و عدل، مردم‌گرایی، اکمال و رساندن آدمیان به تعالی و رشد الهی و رستگاری، همه و همه مستلزم برپایی و تشکیل حکومت است؛ زیرا اجرای این برنامه‌ها و وصول به این

آرمانها بدون ابزار حکومت، امکان‌پذیر نیست. در واقع، حکومت و نظام و سیاست، وسیله اجرای اهداف پیامبران است. از این جهت می‌بینیم که هر کدام از آن بزرگواران، نظیر داوود علیه السلام، سلیمان علیه السلام و نبی اکرم صلی الله علیه و آله که موفق به تشکیل حکومت شدند تا چه اندازه در تعقیب و وصول به اهداف الهی خود موفق بوده‌اند و هر کدام که چنین ابزاری را به دست نیاوردند، تا چه اندازه راه حرکت آنها ناهموار و در رسیدن به اهداف خود تا چه اندازه در تنگنا بوده‌اند. همچنین بی‌جهت نیست که طواغیت و دشمنان ادیان در سراسر تاریخ، بر سر راه ایجاد حکومت‌های دینی، مانع ایجاد می‌کردند و همواره به دنبال براندازی حاکمیت صالحان بر زمین بوده‌اند.

به عبارت دیگر، هیچ یک از اهداف مقدس پیامبران الهی - جز در مقیاسی محدود - بدون تشکیل حکومت دینی تحقق نمی‌یابد. فقه اسلامی نیز که برنامه علمی زندگی مسلمانان است، جز با تشکیل حکومت به اهداف مقدس خود نمی‌رسد.

### ۳. فقه حکومتی

فقه حکومتی نگرشی کل‌نگر و ناظر بر تمام ابواب فقه است. در این نگاه، استنباطهای فقهی باید بر اساس فقه اداره نظام اجتماعی انجام شود و تمامی ابواب فقه، ناظر به امور اجتماع و اداره کشور باشد. از این‌رو، گستره‌ای که در فقه حکومتی مورد بحث قرار می‌گیرد، تمامی ابواب و مسائل فقه خواهد بود؛ زیرا اجتماع و نظام اسلامی، شوون و زوایای مختلفی دارد؛ مباحثی در حوزه اقتصاد، فرهنگ، حقوق، سیاست، امور بین‌الملل و مسائلی از قبیل مسائل نظامی، انتظامی، خانوادگی، احوالات شخصی و تمامی مسائل مربوط به زندگی بشری در مقوله مادی و معنوی و دنیوی و اخروی که فقیه می‌بایست همه آن مسائل را بنا بر رفع نیازهای اجتماع و نظام اسلامی مورد بررسی قرار دهد (مشکانی سبزواری، ۱۳۸۰، ش ۶۵، ص ۲۳).

### ۴. تفاوت فقه حکومتی با فقه سیاسی و فقه سنتی

فقه حکومتی، چنانکه برخی پنداشته‌اند به معنای بخشی از فقه و یا فقه احکام حکومتی (اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۲۴) و یا فقه سیاسی (ایزدهی، ۱۳۸۹، ش ۵۶، ص ۸۱) نیست، بلکه نگاهی حاکم و وصفی محیط بر تمام مباحث فقه (مهریزی، ۱۳۷۶، ش ۴،



ص ۱۴۱) - از طهارت تا دیات و مسائل مستحدثه - است؛ در حالی که فقه سیاسی، نه یک نگاه و وصف به تمام ابواب فقه، بلکه تنها بخشی جزئی از فقه است که می‌تواند مصادیق فردی و غیر حکومتی نیز داشته باشد.

مسئله مهم دیگر، بیان وجه تمایز فقه حکومتی از فقه سنتی (فردگرا یا اجتماع‌گرا) است. فقه حکومتی و فقه سنتی فردی، هم در گستره و هم در نوع نگاه متفاوتند. فقه سنتی فردی بر آن است تا تنها مسائلی را که فرد مکلف با آن روبه‌روست با نگاهی کاملاً فردگرایانه استنباط نماید. اما فقه سنتی اجتماع‌گرا و فقه حکومتی، در گستره و شمول با همدیگر تفاوتی ندارند و آنچه این دو را از یکدیگر متمایز می‌کند، نوع نگاه به مسائل است. به نظر نگارنده، بیشتر کسانی که اصطلاح فقه سیاسی یا فقه اجتماعی را به کار می‌برند با نگاهی فردگرایانه به فقه، مسائل اجتماعی و سیاسی آن را تقویت و یا استنباط می‌نمایند. این گروه بر این باورند که مسائل فردی، همانگونه که تا کنون استنباط می‌شده برای دوران حکومت دینی نیز کافی است و مسائل سیاسی و اجتماعی را باید با همان نگاه به استنباط بنشینیم. اما دیدگاهی که افرادی همچون حضرت امام علیه السلام و رهبری «حفظه الله» درباره شؤون یک نظام و حکومت الهی دارند همه احکام و مسائل فردی و غیر فردی فقهی را دربرمی‌گیرد. در واقع در این دیدگاه به تمامی مسائل فقهی عباد با نگرشی حکومتی نظر می‌شود و تأثیر احتمالی هر حکمی از احکام در کیفیت مطلوب اداره نظام و حکومت ملاحظه می‌گردد.<sup>۴</sup> اما در فقه سنتی اجتماع‌گرا، موضوعات و مسائل فردی، با نگاه به فرد و به دور از هرگونه ملاحظه حکومتی و نه به عنوان عضوی از یک جامعه، مورد استنباط قرار می‌گیرد (ایزدهی، ۱۳۸۹، ش ۵۶، ص ۸۲). در این دو دیدگاه، یقیناً تفاوت فتاوا و احکام صادره از جانب فقیه، حتی پیرامون برخی مسائل فردی، تفاوتی ماهوی و اصیل خواهد بود.

## ۵. نسبت فقه و حکومت

برای تعیین نسبت فقه و حکومت می‌توان با دو رویکرد به مسأله نگرست:

**الف) رویکرد توصیفی:** در این رویکرد با نگاهی تاریخی و پیشینه‌ای به نسبت ایجاد شده بین فقه و حکومت می‌نگریم. در واقع در این مدل برآنیم تا

نسبت‌های به وجود آمده را رصد نماییم.

**ب) رویکرد توصیه‌ای:** در این رویکرد درصدد آن هستیم تا به صورت ثبوتی و با توجه به فقه مطلوب که شرایط نمود اجتماعی آن در پرتو حکومت دینی فراهم آمده، بنگریم و مناسبت آن را با حکومت دینی بسنجیم.

بر اساس رویکرد نخست به مجموعه فقه موجود و احکام و مسائل آن از آغاز تدوین تا کنون نگریسته می‌شود تا احتیاج به حکومت در عملیاتی‌شدن احکامی که فقیهان ذیل حکومت‌های جور استنباط نموده‌اند، بررسی شود. در این نگاه، ما با این موضوع که نسبت فقه و حکومت چه باید باشد، کاری نداریم، بلکه با آنچه تا کنون بوده، سروکار داریم. اما بر اساس منظر دوم، باید بررسی کنیم که نسبت حقیقی فقه و حکومت چه باید باشد و صرفاً نمی‌توانیم به آنچه موجود است، اکتفا کنیم.

در نقد دیدگاه اول می‌توان گفت: در اینکه برای تعیین نسبت فقه و حکومت می‌باید از فقه موجود در مراحل تاریخی آن بهره گرفت و با بررسی احکام، مسائل و موضوعات آن به مطلوب نسبی دست یافت، تردیدی وجود ندارد، اما سخن در این است که آیا به آنچه موجود است، می‌توان اکتفا کرد یا خیر؟

به نظر می‌رسد بررسی فقه موجود برای تعیین نسبت فقه با حکومت کافی نباشد؛ چرا که در صورتی فقه موجود، آینه تمام‌نمای نسبت فقه و حکومت خواهد بود که تمام ظرفیت‌های فقه به فعلیت رسیده و زمینه ظهور و بروز آن در جنبه‌های مختلف زندگی انسان فراهم شده باشد. اما از آنجا که در فقه سنتی و فردی از همه توانمندیهای فقه استفاده نشده - خصوصاً به جهت محروم‌بودن شیعه از حکومت - در نتیجه، زمینه توسعه و گسترش همه‌جانبه آن در همه جنبه‌های زندگی بشری فراهم نشده است. بنابراین، در اصل، برای تعیین نسبت فقه و حکومت باید به فقه مطلوب نظر داشت و به ظرفیت‌های آن نگریست.

اما محروم‌بودن از فقه مطلوب و حکومتی، مانع طرح بحث نسبت فقه و حکومت نیست؛ چه اینکه با نظر به فقه موجود و فحص در مسائل، موضوعات و احکام آن، رابطه وثیق فقه با حکومت خودنمایی می‌کند.

به همین جهت و با چشم‌پوشی از نقدی که بر دیدگاه اول وارد است، در این

مقاله به بررسی نسبت فقه و حکومت بر اساس دیدگاه اول می‌پردازیم.<sup>۵</sup>

## ۶. نگاهی به محتوای فقه و تقسیمات فقهی

محتوای فقه را از دو جهت می‌توان مورد بررسی قرار داد: یکی از نگاه کلی و دیگری از نظر ابواب و تقسیمات فقهی.

### الف) از نگاه کلی

از نگاه کلی، محتوای فقه و عملیات فقهات از سه بخش تشکیل شده است:

#### یک) مسائل و موضوعات

بخشی از فقه موجود به موضوعات و مسائل فقهی اختصاص دارد؛ به این بیان که در زندگی هر مکلفی، مسائل گوناگونی وجود دارد که بر او لازم است دیدگاه اسلام را در مورد آنها بداند. از این رو، فقیه در عملیات اجتهاد خود درصدد استنباط احکام آنها برمی‌آید.

#### دو) احکام

احکام، مهم‌ترین بخش محتوای فقه را تشکیل می‌دهد. همین احکام فقهی از جهات گوناگونی قابل تقسیم است. در یک تقسیم، احکام به تکلیفی و وضعی تقسیم می‌شوند. احکام تکلیفی، شامل واجبات، محرمات، مکروهات، مستحبات و مباحات می‌گردد و احکام وضعی، شامل صحت و فساد، سببیت و شرطیت، طهارت و نجاست و ... است. از جهت دیگر، احکام به اولی و ثانوی تقسیم می‌گردند. همچنین مولوی و ارشادی، حکومتی و غیر حکومتی، مستحدثه و غیر مستحدثه، از دیگر تقسیمات احکام فقهی می‌باشد.<sup>۶</sup> همه این موارد به نحوی در فقه، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

#### سه) دلایل و استدلالهای احکام

استدلالهای مربوط به احکام نیز بخشی از محتوای فقه را تشکیل می‌دهد. آنچه فقیه به عنوان احکام شرعی استنباط می‌کند، باید مستند به دلایل شرعی باشد. از این رو، فقیه در هنگام اثبات احکام بر دیدگاه‌های خود استدلال می‌نماید و دلایل خود را بیان می‌کند و همین استدلالها و همچنین نقد و بررسی دیدگاه‌های فقهای دیگر، بخش

عمده‌ای از فقه موجود را به خود اختصاص داده است.

### ب) از نظر ابواب و تقسیمات فقهی

برای سهولت فهم محتوا و تعیین قلمرو فقه، فقیهان، دسته‌بندیهای گوناگونی از ابواب فقهی ارائه داده و در ضمن آن، مباحث گوناگون فقهی را مورد بررسی قرار داده‌اند. اشاره به این تقسیمات و ابواب فقهی، زمینه بررسی مناسبات و تعاملات فقه و حکومت را فراهم‌تر می‌سازد و به ما کمک می‌کند تا بدانیم چه بخش‌هایی از فقه و در چه حد، با مسأله حکومت، مرتبط بوده و نیازمند آن است.

به بیان دیگر، تقسیم ابواب فقهی به عبادات، معاملات و سیاسات یا تقسیم‌های مشابه که از قدیم در میان فقها، معمول بوده است، ما را به مناسبات درهم‌تنیده فقه و حکومت رهنمون می‌گردد؛ هر چند فقها، مجموعه کتب و ابواب فقهی را به شیوه‌های مختلف تقسیم کرده‌اند<sup>۷</sup> و از همه این تقسیمات می‌توان پیوند فقه با حکومت را به‌دست آورد، ولی در تقسیماتی که دانشمندان و فقهای معاصر ارائه داده‌اند، پیوند فقه با حکومت برجسته‌تر است.

شهید صدر<sup>۸</sup> در یک تقسیم‌بندی جامع و نو، فقه را به چهار بخش تقسیم می‌کند:

۱. عبادات که شامل نماز، روزه، اعتکاف، حج، کفارات و ... است.
۲. اموال خصوصی و عمومی که خود در دو بخش بررسی می‌شوند:  
الف) اسباب شرعی تملک (احیای موات، حیازت، صید و...);  
ب) احکام تصرف در اموال (بیع، صلح، شرکت، وصیت و...).
۳. سلوک و رفتارهای خاص و شخصی که شامل روابط خانوادگی و روابط اجتماعی (غیر خانواده) است. روابط خانوادگی؛ مانند نکاح، طلاق، خلع، مبارات،ظهار، لعان و ایلا. روابط اجتماعی نیز؛ مانند اطعمه و اشربه، ملابس و مساکن، آداب معاشرت، احکام نذر و عهد و یمین، صید و ذباحت و امر به معروف و نهی از منکر.
۴. سلوک و رفتارهای عمومی که مراد رفتار ولیّ امر است و شامل قضا و حکومت، صلح و جنگ، روابط بین‌الملل، ولایت عامه، شهادت، حدود، جهاد و ... می‌شود (صدر، بی تا، ص ۴۶-۴۷).

یکی دیگر از اندیشمندان معاصر، با ایده‌ای نوین، مباحث فقهی را در شش گروه،

- بدین شرح، احصاء کرده است:
۱. قضایی (قضاء و شهادت)؛
  ۲. مدنی (عقود)؛
  ۳. خانواده (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت)؛
  ۴. اقتصادی (مالکیت و اموال)؛
  ۵. عبادی (نماز، روزه و حج)؛
  ۶. سیاسی (حکومت، سیاست خارجی، جهاد، حقوق بین‌الملل و...) (عمیدزنجانی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۳۸).

### مناسبات فقه و حکومت

با توجه به تقسیمات فوق و تقسیماتی مشابه،<sup>۸</sup> مباحث، مسائل و احکام فقهی را با توجه به حدود و نحوه دخالت حکومت در آنها، می‌توان تحت عناوین ذیل دسته‌بندی کرد:

#### ۱. امور حکومتی

اموری که تنها، وظیفه حکومت‌هاست و افراد جامعه و گروه‌ها و احزاب هرگز نمی‌توانند بدون تشکیل حکومت به سراغ آن بروند. با برشماری این دسته از امور به این نتیجه می‌رسیم که این امور از مسائل درهم‌تنیده‌ای است که تشریح آن با پیش‌فرض حکومت، صورت پذیرفته و لازمه آن، وجود یک تشکیلات وسیع و گسترده است. این امور عبارتند از:

الف) تشکیل بیت‌المال یا خزانه کشور که هزینه‌های حکومت، همواره از آن پرداخت می‌شود و بدون آن اداره حکومت، ممکن نیست. دستور جمع‌آوری زکات و خمس و نگهداری آن و نظارت بر امر انفال و غنائم جنگی که از منابع مهم بیت‌المال هستند - و به‌طور مشروح در فقه اسلامی در کتاب الزکاة و کتاب الخمس و الانفال و احکام الغنائم آمده است - جزء این مباحث محسوب می‌شوند. استفاد از روایات و فتاوا نیز این است که تشکیل خزانه بیت‌المال و جمع‌آوری، نگهداری و مصرف خمس، زکات، انفال، غنائم جنگی و تمام منابع خزانه و بیت‌المال مسلمین در اختیار حکومت

اسلامی بوده و بر اساس آن تشریح شده است (منتظری، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۰۱). به همین دلیل، در تاریخ اسلام همواره، شاهد این هستیم - چه در زمان پیامبر و چه در زمانهای بعد - افرادی برای انجام این امور از سوی حاکم اسلامی برگزیده می‌شده‌اند؛ مثلاً در زمان پیامبر اعظم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زیربن‌عوام و جمهه‌بن‌صلت، منشی درآمدهای اقتصادی و حکومتی بودند و به امور خزانه‌داری و مالیات می‌پرداختند. همچنین حذیفه، مسؤول ثبت امور نخیلات (باغات) بود و نیز مغیره‌بن‌شعبه و حصین‌بن‌مغیره، امور شهری را سامان می‌دادند و مسؤول امور داد و ستد و معاملات جامعه بودند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۵۳۶).

ب) مسأله قضاوت که عهده‌دار پایان‌دادن به اختلافات حقوقی و رفع مزاحمت ظالمان و مجازات مجرمان می‌باشد. این منصب در تمام دنیا، از زیرمجموعه‌های مهم حکومت‌ها محسوب می‌شود و رئیس دستگاه قضایی و وزیر مربوط به آن از طریق حکومت، تعیین می‌گردد و احکام دستگاه‌های قضایی بدون پشتوانه حکومت، قابل اجرا نیست. در حکومت اسلامی نیز، قضاوت یکی از ارکان حکومت و منصب قضاء، یکی از شئون ولایت و امامت است. حاکم اسلامی، قضات را نصب می‌کند و قاضی‌ها (دستگاه قضایی) پایه‌های حاکمیت اسلام و حاکم اسلامی را تثبیت می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که اساساً در اسلام، تفکیک حکومت و قضاوت از یکدیگر غیر ممکن است. از این رو، در فقه اسلامی «کتاب القضاء» و «کتاب الشهادات» به طور گسترده، اصول و جزئیات قضای اسلامی را بیان می‌کند.

ظاهر [برخی] روایات بر این دلالت دارد که قضاوت برای غیر معصوم جایز نیست، اما از سوی دیگر مشاهده می‌کنیم که ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام برای حل و فصل امور مردم، به اطراف و اکناف قاضی اعزام می‌داشته‌اند. پس باید این روایات را این‌گونه تفسیر کنیم که قضاوت در اصل و بالاصالة مخصوص ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام است و کسی نمی‌تواند این مسؤولیت را به عهده بگیرد، مگر با اذن و اجازه آنها (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۲۳۱).

البته کلام فوق، بر این اساس استوار است که مقصود از وصی و امام در روایات، منحصر به امام معصوم باشد که در این صورت، ناچاریم روایات را به قضاوت بالاصالة

و یا به حصر اضافی حمل کنیم؛ زیرا در هر صورت امکان ندارد در عصر غیبت - گرچه هزاران سال طول بکشد - ملتزم به تعطیل بودن قضاوت شرعی گردیم (منتظری، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۵۲).

در مورد نقش حکومت در بحث قضاء و شهادت، موارد ذیل قابل توجه است: نصب حاکم برای حکم، فتوا و قضاوت (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۱، ص ۴۳۶)؛ لزوم اذن از حاکم برای مجازات غاصب (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۱۸۸)؛ لزوم اذن از سوی حاکم برای به عهده گرفتن امر قضاوت (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۵۵)؛ اختصاص حل و فصل دعاوی به حاکم (احسائی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۶۴)؛ حاکم و تعیین وکیل، در صورت امتناع خواننده از حضور در محکمه (نجفی، ۱۳۷۸ق، ج ۴۰، ص ۱۳۵). همچنین تعیین و پرداخت دیه از بیت‌المال در صورت وقوع خطا در قضاوت و احکامی از این دست، بیانگر ارتباط وثیق بحث قضاء و شهادت با حکومت است. اینک به چند مورد فتوا و روایت در این زمینه اشاره می‌شود:

- لازم است امام (حاکم) کسانی را که به ناحق شهادت و گواهی داده‌اند، با شلاق، تعزیر نماید و اسامی آنها را در میان مردم و محله خودشان اعلام کند، تا مردم آنان را بشناسند و در آینده، دیگران این‌طور به ناحق شهادت ندهند (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۳۶).

- در صحیحۀ عمر بن یزید از امام صادق علیه السلام قبول شهادت از وظایف حاکم برشمرده شده است (حرعاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۱۸، ص ۲۵۹).

- قضاوت قاضی، مشروع نیست، مگر در صورتی که از حاکم مسلمین اذن داشته باشد (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۵۵).

- گرفتن مال غصبی از دست غاصب، اگر منجر به فتنه نشود، نیازمند اذن حاکم نیست، اما مجازات او متوقف بر اذن و حکم حاکم است (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۱۸۸).

- آنچه از روایات فهمیده می‌شود این است که حکم و قضاوت، مختص حاکم است (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۲۱، ص ۴۳۶).

ج) احکام قصاص، دیات، جبران جنایات، مجازات متجاوزین به اموال، نفوس و اعراض مردم و احکام محارب و مفسد - یعنی کسانی که امنیت را از جامعه اسلامی سلب

می‌کنند. به یقین، جز به دست حکومت قابل اجرا نیست. بنابراین، وجود «کتاب القصاص»، «کتاب الديات» و «کتاب الحدود» و احکام محارب و مفسد فی الارض در فقه اسلامی، دلیل روشنی است که این فقه با حکومت، عجین شده است. در بسیاری از روایات اسلامی نیز، انجام این امور بر عهده امام المسلمین و کارگزاران او نهاده شده و حتی در جزئیات این احکام، عنوان مذکور (حکومتی بودن امور معهود) به چشم می‌خورد. امام صادق علیه السلام در جواب اینکه چه کسی مسئول اجرای حدود است، فرمود: «إقامة الحدود إلی من إلیه الحکم» (حرعاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۸، ص ۳۳۸)؛ اقامه حدود به عهده حاکم اسلامی است.

بر همین اساس، شیخ طوسی در کتاب «النهاية» تصریح می‌کند: «فامّا الحدود فلیس إقامتها إلاً لسلطان الزّمان» (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۰۰)؛ اقامه حدود برای کسی جز زمامدار وقت (یا کسی که از طرف او منصوب است) جایز نیست. همچنین حضرت امیر علیه السلام در ضمن خطبه‌ای، فلسفه حکومت خود را این چنین بازگو می‌فرماید:

اللّهم إنک تعلم أنه لم یکن الّذی کان منّا مُنافسةً فی سلطان و لا التّماس شیءٍ من فضول الحُطام و لكن لِنردّ المعالم من دینک و نُظهر الإصلاح فی بلادک فیأمن المظلومون من عبادک و تقام المُعظّلة من حدودک (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱)؛ خدایا! تو می‌دانی که آنچه را ما (در امر حکومت) انجام دادیم، نه به خاطر به دست آوردن سلطنت و مقام بود و نه برای نیل به متاع پست دنیا، بلکه به خاطر این بود که نشانه‌های محوشده دینت را بازگردانیم و برپا سازیم و اصلاح را در شهرهای تو آشکار کنیم تا بندگان ستمدیده تو (از ظلم ظالمان) ایمن گردند و حدود و قوانین تعطیل شده‌ات اقامه و اجرا شود. بازخوانی چند فتوا در این زمینه، حقانیت این ادعا را به اثبات می‌رساند:

- اگر کسی به شخصی - آزاد - دستور داد که مردی را به قتل برساند و او نیز چنین کرد، قاتل باید قصاص شود و آمر باید به دستور حاکم به زندان ابد محکوم شود (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۷۴۷).

- اگر شخصی یهودی یا نصرانی با یکی از هم‌کیشان خود مرتکب زنا



شود، حاکم مسلمین، اختیار دارد که بر اساس دستورات اسلام بر او حدّ جاری نماید و یا او را به هم‌کیشان خود تحویل دهد تا بر اساس دستور دینی خود با وی عمل نمایند (همان، ص ۶۹۶).

- کسی که بر سر انسانی، آب جوش بریزد و در نتیجه موهای او بریزد و دیگر نروید، باید یک دیه کامل بپردازد و اگر مو روید و به حالت اول بازگشت، باید مابه‌التفاوت آن را به اندازه‌ای که حاکم مشخص می‌کند، بپردازد (همان، ص ۷۶۴).

د) جهاد یا به تعبیر دیگر دفاع از تمامیت کشورهای اسلامی در برابر هجوم بیگانگان، یکی دیگر از ابواب مهم فقه را تشکیل می‌دهد که بدون شک انجام آن از وظایف حکومت‌هاست؛ چه اینکه جهاد و دفاع و کسب نتیجه مطلوب، جز با کسب آمادگی و تهیه مقدمات و مجهز شدن به سلاح روز و تمرین و کسب تجربه برای استفاده از آن، به دست نمی‌آید و اینها نیز از باب مقدمه واجب، واجب و لازم است. این امر نیز در گرو وجود تشکیلات و حکومت است. همان‌گونه که در تمام دنیا چنین است. در عصر و زمان ما که جنگ‌ها صورت بسیار پیچیده‌تری به خود گرفته و نیاز به تشکیلات بسیار وسیعی دارد؛ اعمّ از آموزش و تعلیم و تهیه سلاح‌های پیچیده و تکیه بر اطلاعات گسترده از وضع دشمن و برنامه‌ها و نقشه‌های او و تهیه هزینه‌های سنگین این امور، ضرورت تشکیل حکومت روشن‌تر است و به همین دلیل، در همه جا حکومت‌ها را عهده‌دار آن می‌بینیم.

از منظر مباحث دقیق فقهی، جهاد از مهم‌ترین واجبات است که به جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی تقسیم شده است. از نظر وابستگی به حکومت و حاکم، وجوب جهاد ابتدایی، مشروط بر وجود امام معصوم و حاکم عادل (خامنه‌ای، ۱۳۸۷، ص ۲۴۴) است. جهاد دفاعی نیز، گرچه در نقطه وجوب، منوط به وجود حکومت نیست، اما جهت وجود و تحقق عملی، نیازمند حکومت و تشکیلات است. به بیان دیگر، وجوب جهاد ابتدایی، نیازمند امام عادل و حکومت است و جهاد دفاعی برای وجود خود، متکی بر حکومت و تشکیلات است (منتظری، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۳۸).

نوعی دیگر از جهاد، جهاد با طاغیان و شورشگران علیه حکومت اسلامی و حاکم عادل است. گذری بر فتاوی‌ای باب، به گوشه‌ای از ارتباط فقه و حکومت دلالت دارد:

- هر کسی علیه امام عادل، شورش نماید و بیعت وی را شکسته و با دستورات او مخالفت کند، باغی است و امام می‌تواند با او به مبارزه و جهاد برخیزد (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۲۹۷-۲۹۶).

- جنگ و جهاد با شورشگران هیچ‌کس را نشاید، مگر با دستور و فرمان امام (همان).  
- جنگ و مبارزه با کسی که علیه امام عادل، شورش کرده، در صورتی که امام و یا نایب وی، مردم را به صورت عمومی و یا در سطحی محدود برای مبارزه با وی دعوت کند، واجب است (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۳۶).

- هیچ اختلافی بین عموم مسلمانان - چه رسد به مؤمنین - در مورد وجوب جهاد با شورشگران علیه امام عادل نیست؛ بلکه اجماع به هر دو شکل آن، بر وجوب آن دلالت دارد (نجفی، ۱۳۷۸ق، ج ۲۱، ص ۳۲۴).

خلاصه، جنگ با شورشگران علیه امام عادل از مسائلی است که همواره مورد توجه و محل بحث و گفتگوی فقها بوده است.

## ۲. امور غیر اختصاصی حکومت

بخشی از احکام اسلام به صورتی است که قسمتی از آن در اختیار عموم مسلمین و قسمتی دیگر، تنها در اختیار حکومت است؛ یعنی بدون تشکیل حکومت، انجام آن امکان‌پذیر نیست؛ مانند امر به معروف و نهی از منکر که در مرحله مواعظ قلبی و زبانی، وظیفه عموم است؛ یعنی هر کس در درون خود باید طالب نیکی‌ها و مخالف بدیها باشد و هر جا ترک معروف یا انجام منکری را دید مرتکب آن را با بیان مناسب و مواعظ توأم با احترام از کار خود بازدارد؛ همانگونه که قرآن کریم می‌فرماید:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران (۳): ۱۱۰)؛ شما از ازل بهترین امتی بودید که برای مردم پدید آمدید؛ چون امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۳، ص ۵۶۸).

ولی گاه برای برچیدن منکرات و انجام وظایف ضروری توصیه‌های لفظی کارساز نیست و احتیاج به اقدامات عملی است؛ مانند بستن مراکز فساد، دستگیرکردن فاسدان و تبهکاران و تحویل‌دادن آنها به مراکز قضایی که دخالت عموم مردم در آن، مفسد زیادی دارد و تنها باید به‌وسیله دست‌اندرکاران حکومت انجام شود. در اینجا پای

حکومت به میان می‌آید و اجرای این وظیفه بر عهده او قرار می‌گیرد؛ همانگونه که قرآن در آیه دیگری از همین سوره به آن اشاره کرده، می‌فرماید:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران (۳): ۱۰۴)؛ باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند.

تفاوت این آیه با آیه قبل نیز از همین طریق؛ یعنی تفاوت مسئولیت‌ها روشن می‌گردد.

شیخ طوسی در کتاب «النهایه» در این باره می‌گوید:

گاهی امر به معروف و نهی از منکر، جنبه عملی دارد؛ مانند اینکه شخصی بخواهد مردم را به وسیله زدن، پس‌راندن و یا مجروح کردن و کشتن، به کار معرفی و اداشته یا از منکری بازدارد. این کار، تنها به اذن حکومت، جایز است (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۰۰).

محقق حلی نیز در این باره می‌گوید: «اگر امر به معروف و نهی از منکر، نیاز به وارد کردن جراحت و کشتن پیدا کند، آیا واجب است یا نه؟ برخی گفته‌اند جایز نیست، مگر با اذن حاکم. به نظر ما هم همین نظر درست‌تر و صحیح‌تر است» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۴۳).

در توضیح این دو فتوا این سؤال پیش می‌آید که در صورتی که اجرای امر به معروف و جلوگیری از منکر بر ایراد ضرب و جرح، متوقف باشد، آیا امر به معروف و نهی از منکر، واجب است یا اینکه مشروط به اجازه امام است؟ دو نظر در این زمینه وجود دارد. یک نظر بر اساس اطلاق ادله است که به طور مطلق امر به معروف و نهی از منکر را واجب می‌شمارد و نظر دیگر، این است که اگر هر کسی بخواهد خودسرانه عمل کند، موجب هرج و مرج شده و در برخی مراحل، موجبات اختلال نظام را فراهم می‌آورد.

همچنین ادله امر به معروف و نهی از منکر با همه اطلاق و کثرت و مؤیداتی که دارد، خود از محکم‌ترین ادله ضرورت اقامه حکومت حقه اسلامی هستند؛ زیرا در صورت تخلف از هر امر به معروف و نهی از منکر، [اگر] اعمال قدرت نباشد، غالباً اثری [بر آن] مترتب نیست (منتظری، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۶۸).

### ۳. امور نیازمند به حمایت و پشتیبانی حکومت

بخش دیگری از احکام فقهی، گرچه ظاهراً اجرایشان جزء وظایف حکومت نیست، ولی بدون نظارت و پشتوانه حکومت، قابل اجرا نمی‌باشند؛ مانند:

الف) احکام مربوط به احوال شخصیه که جزء احکام مدنی است؛ نظیر احکام طلاق، نکاح، نفقات، اولاد، مهریه و ... .

قرآن کریم در مورد یکی از موارد فوق می‌فرماید:

«وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا

تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا» (بقره (۲): ۲۳۱)؛ و هنگامی که زنان را طلاق دادید

و به آخرین روزهای عدّه رسیدند یا به طرز صحیحی آنها را نگاه دارید (و

آشتی کنید) و یا به طرز پسندیده‌ای آنها را رها سازید و هیچ‌گاه به منظور

زیان‌رساندن و تعدی به حقوق آنها، آنان را نگاه ندارید.

در آیه فوق، زوج، موظف به یکی از دو کار در برابر زوجه است:

۱. «امساک به معروف» قبل از پایان عدّه؛ به این معنا که به همسرش بازگردد و

حقوق زوجه را تأمین کند و به صورت مقبول با او زندگی نماید؛

۲. «تسریح به احسان»؛ یعنی کامل ساختن طلاق و رهاسازی زن به شکل آبرومندانه،

توأم با ادای حقوق.

در واقع، قرآن کریم با بیان دو مورد فوق، راه سوم را که امساک (و بازگشت به

زوجیت) توأم با ضرر و با هدف انتقام‌جویی و زیان‌رساندن باشد، نفی کرده است.

اکنون سؤال این است که چه ضمانتی وجود دارد که شوهر، طبق رهنمود آیه فوق یکی

از دو وظیفه نخست را در مقابل همسرش انجام دهد و راه سوم را برنگزیند؟ آیا این

امر، تنها با پند و اندرز و موعظه امکان‌پذیر است؟ به یقین در همه موارد، این کار میسر

نیست؛ بلکه موارد زیادی پیش می‌آید که شوهر در برابر قانون خدا سرکشی می‌کند؛

اینجاست که حکومت دخالت نموده، او را مجبور به ادای حق زوجه می‌سازد.

در عصر و زمان ما موارد زیادی از بدرفتاریهای مردان، نسبت به زنان دیده می‌شود

و حتی بسیار اتفاق می‌افتد که مردانی ازدواج کرده و همسران خود را رها می‌کنند و به

نقاط معلوم یا نامعلومی می‌روند و به توصیه‌های مصلحین برای انتخاب راه صحیح

زندگی مشترک و یا طریق مناسب جدایی، گوش نمی‌دهند. آیا در این‌گونه موارد، راهی جز این وجود دارد که حکومت دخالت کند و شوهران همسرآزار و بی‌منطق را که موجب عسر و حرج شدید برای زوجه شده‌اند و از حق طلاق سوء استفاده می‌نمایند، وادار به انجام وظیفه اسلامی کند؟ از این‌رو، نخست با او اتمام حجت می‌شود که یا طلاق دهد یا به طرز شایسته و معقولی با همسرش زندگی کند؛ در غیر این صورت، حاکم شرع او را طلاق می‌دهد و تمام حقوق او را از شوهر می‌گیرد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۵۴۱).

همچنین در موارد دیگری؛ مانند نکاح و اصلاح بین زن و شوهر و مسائلی از این دست، حکومت حق دخالت و یا حداقل اجازه دخالت دارد.

- در صورتی که مردی با داشتن تمکن مالی، لباس و نفقه همسر خود را ندهد، حاکم او را به پرداخت نفقه و یا طلاق مجبور می‌کند (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۴۷۵).

- در عقد نکاح، ولایتی جز برای پدر و جد و اجداد پدری و مولی و وصی و حاکم نیست (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۲۷۶).

- اگر زنی با مردی به اعتبار اینکه صحیح و سالم است ازدواج نمود، اما بعداً معلوم شد که مرد اخته است ... بر امام است که شخص اخته را تعزیر نماید تا دیگر مانند این حرکت را انجام ندهد (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۴۸۸-۴۸۷).

- اگر زن و شوهر با هم ناسازگاری می‌نمایند و بیم طلاق و جدایی آنها می‌رود، حاکم یک نفر از خانواده زن و یک نفر از خانواده شوهر را برای اصلاح بین آنها به عنوان حکم مشخص می‌نماید (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۳۳۹).

- اگر زنی که مورد «ظهار» قرار گرفته، جریان را نزد حاکم کشانید، حاکم، شوهر را بین پرداخت کفاره و بازگشت به زندگی و یا طلاق، منخیر می‌کند (همان، ج ۳، ص ۶۶).

- اگر مرد، همسر خود را مورد «ایلاء» قرار دهد و زن جریان را نزد حاکم برَد، حاکم به شوهر، چهار ماه مهلت می‌دهد و در صورت کناره‌گیری مرد، او را بین کفاره و بازگشت و یا طلاق، منخیر می‌کند و اگر نپذیرفت، حاکم او را در محدوده‌ای محبوس می‌کند و از جهت آب و غذا در مضیقه قرار می‌دهد تا به یکی از دو امر راضی گردد (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۵۲۸-۵۲۷).

بدیهی است که نگاهی گذرا به احکامی از این دست، لزوم نیازمندی فقه به

حکومت را آشکارتر می‌سازد.

ب) مسائل مربوط به تعلیم و تربیت: تعلیم و تربیت و ایجاد زمینه‌های پرورش کرامت انسان و اصلاح آنان، با توجه به اهداف شریعت (گسترش مکارم اخلاق و ...) از مهم‌ترین وظایف حکومت اسلامی است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به تعلیم و تربیت مسلمانان اهمیت بسیار می‌دادند و هزینه‌های آن را از منابع عمومی تأمین می‌نمودند؛ چنانچه پس از جنگ بدر، با اسیران باسواد جنگی، شرط کردند که اگر هر یک از آنان ده نفر از جوانان انصار را باسواد کنند، آزاد می‌شوند (آیتی، ۱۳۵۹، ص ۲۸۲). همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام اعزام معاذ بن جبل به یمن، به او سفارش نمود: «ای معاذ! کتاب خدا را به آنها بیاموز و ایشان را به اخلاق نیک پرورش ده؛ پندگویی را دنبال کن که آنها را به کردار خدایی نیرومند سازد، سپس آموزگاران را در میانشان پراکنده کن» (حرانی، ۱۴۰۴، ص ۲۶).

حضرت علی علیه السلام نیز در عهدنامه مالک اشتر، اصلاح مردم را وظیفه حکومت قلمداد می‌کند (نهج البلاغه، نامه ۵۳). حضرت همچنین درباره حق مردم بر حکومت می‌فرماید: «اما حق شما بر من این است که شما را نصیحت کنم ... و به شما آموزش دهم تا جاهل نمانید و شما را تربیت کنم تا بیاموزید (و بر طبق آن رفتار کنید)» (همان، خطبه ۳۴).

بنابراین، تعلیم و تربیت و کمک به مردم در جهت کسب ارزشهای متعالی و نیل به سعادت و رستگاری، وظیفه خطیر حکومت اسلامی است و بر همین اساس در اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حکومت اسلامی موظف شده تا همه امکانات خود را در راستای ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی، بالابردن سطح آگاهی‌های عمومی، آموزش و پرورش و تربیت رایگان برای همه در تمام سطوح، تسهیل و تعمیم آموزش عالی و تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار در زمینه‌های علمی، فنی، فرهنگی و اسلامی بسیج نماید.<sup>۹</sup>

در رابطه با وظیفه تعلیم و تربیت، ذکر این نکته ضروری است که نیاز عمومی در صدر اسلام، نسبت به امروز یقیناً تفاوت زیادی داشته است. از این رو، با توجه به درجه‌بندی نیازهای عمومی و همچنین اصول و ضوابط حاکم بر مخارج عمومی، وظیفه حکومت تعیین می‌شود. دیگر اینکه از مهم‌ترین موارد مصرف خمس در نزد اکثر فقها،

هزینه‌های تعلیم و تربیت و تعلیمات دینی است. همچنین در نزد فقهای شیعه، زکات را می‌توان برای ساخت مراکز تعلیم و تربیت و تعمیر آنها مصرف کرد (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۱۶).

ج) در مسائل حقوقی و روابط اقتصادی، مردم با یکدیگر که مجموعه معاملات و دادوستدهای مالی را شامل می‌شود در اسلام احکام فراوانی وجود دارد که این احکام در «کتاب البیع»، «کتاب الاجارة»، «کتاب الوصیة»، «کتاب الوقف» و کتب فراوان دیگر به طور مشروح آمده است.

به یقین تنظیم و ساماندهی این امور و همچنین رفع اختلافات و منازعات در این ارتباط، چیزی نیست که بدون قدرت حکومت انجام پذیرد.

بنابراین، اجرای این احکام اسلامی به‌طور صحیح و خالی از هرج و مرج و کشمکش، بدون دخالت حکومت امکان‌پذیر نیست. لذا باید قبول کنیم که برای اجرای این بخش از احکام فقهی نیز تشکیل حکومت، ضروری به نظر می‌رسد. چشم‌اندازی به فتاوی‌ای باب، این مسأله را مسجل‌تر می‌کند:

- حاکم باید بدهکار را ملزم به پرداخت بدهی کند و در صورت نپذیرفتن، او را بازداشت کرده، ملزم به پرداخت می‌نماید ... اموال منقول و غیر منقول او را به فروش می‌رساند و دین او را اداء می‌نماید و اگر بدهکار، غایب بود بر حاکم لازم است که به شهودی که برای اثبات دین اقامه می‌شود، گوش دهد و قسمتی از اموال بدهکار را فروخته و به طلبکاران بدهد (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۷۴).

- حجر شخص بدهکار، جز با حکم حاکم ثابت نمی‌شود. در مورد شخص سفیه نیز چنین است و جز با حکم حاکم محجور و جز با حکم او حجر از بین نمی‌رود (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۱۰۲).

- در شرکت اگر ضرری در بین نباشد و یکی از شرکاء، خواهان تقسیم و دیگری مانع باشد، حاکم شخص مانع را ملزم به قبول تقسیم می‌کند (همان، ص ۱۳۲).

#### ۴. امور بدون متولی و نقش حکومت در آنها

یک سلسله از احکام فقهی، مسؤول خاصی در جامعه ندارد و طبعاً انجام آنها بر عهده سازمانهایی است که وابسته به حکومتند؛ مثلاً تأمین امنیت داخلی و حفظ اموال و

نفوس مردم و انجام «امور حسبه» و نظارت بر امور ایتم و رعیت و قَصْر و نظم شوارع و بازارها و نظارت بر نرخها، همه از اموری است که در فقه اسلامی، احکامی برای آن ذکر شده است. این امور چیزی نیست که به وسیله خود مردم و به صورت خودجوش انجام پذیرد؛ بلکه اجرای آنها در هر جامعه‌ای بدون نظارت حکومت میسر نیست. حضرت علی علیه السلام در «عهدنامه مالک اشتر» - که خود یکی از مهم‌ترین شواهد بر عدم جدایی دین از حکومت است - آنجا که جامعه را به قشرهای متعددی تقسیم می‌کند، وقتی نوبت به توصیه‌هایی درباره بازرگانان و صنعتگران می‌رسد می‌فرماید:

فَأَمَّنْعَ مِنَ الْاِحْتِكَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنَعَ مِنْهُ، وَ لِيُكُنَّ الْبَيْعُ بَيْعاً سَمِحاً بِمَوَازِينِ عَدْلٍ، وَ أَسْعَارٍ لَا تُجْحَفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُبْتَاعِ، فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ آيَاهُ فَتَكُنْ لَهُ وَ عَاقِبُهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ (نهج البلاغه، نامه ۵۳)؛ بنابراین، از احتکار به شدت جلوگیری کن که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن منع فرمود. باید خرید و فروش با شرایط آسان و با موازین عادلانه و با نرخهایی باشد که نه به فروشنده، زیان رساند و نه به خریدار و هرگاه کسی پس از نهی تو مرتکب احتکار شود او را کیفر کن و مجازات نما؛ مجازاتی به دور از اسراف و تندروی.

احتکار از گناهان اجتماعی است که برای آن در شریعت، حدی مشخص نشده است و لذا تأدیب عامل آن نیازمند وجود حکومت است.

با این حساب، روشن است که اجرای این امور، بدون تشکیل حکومت و به صورت سازمان‌یافته ممکن نیست؛ در غیر این صورت، سبب هرج و مرج در جامعه خواهد شد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۵۴۴).

- حاکم، شخص احتکارکننده را مجبور می‌کند که کالای احتکار شده را به فروش برساند و بعضی گفته‌اند که نرخ کالا را نیز حاکم تعیین می‌کند (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۲۱).

- شخصی که اموالی نزد او به ودیعه وجود دارد، نمی‌تواند آن را جز به مالک و یا وکیل او تحویل دهد، مگر اینکه از نگهداری آن معذور بوده، دسترسی به مالک یا وکیل او نداشته باشد. در این صورت آن را به حاکم تحویل می‌دهد (همان، ص ۱۶۷).



- سزاوار است حاکم برای افراد سفیه، افرادی را به عنوان وکیل، مشخص نماید که سرپرستی آنها را به عهده داشته باشد (همان، ص ۱۹۸).

- اگر شخصی قبل از آنکه از دنیا برود، کسی را به عنوان وصی قرار دهد و او در واقع فاسد باشد، وصایت او باطل بوده و حاکم، شخص امینی را به جای او به عنوان وصی میت قرار می‌دهد (همان، ص ۲۵۶).

- اگر از وصی میت، خیانتی سر زد، بر سرپرست جامعه مسلمین است که او را عزل و شخصی را جای او بگمارد. همچنین اگر در انجام وظایف خود ضعیف است، حاکم مسلمین، شخص کاردانی را برای کمک به او منصوب می‌کند (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۶۰۷).

- اگر شخصی، انسان گمشده‌ای را پیدا کرد، مخارج نگهداری او را از حاکم دریافت می‌کند و اگر شخص پیدا شده، مالی داشت با اجازه حاکم از آن مال برای نگهداری وی استفاده می‌شود (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۳، ص ۲۸۴).

## ۵. عبادات و نقش حکومت در آنها

بخش مهمی از احکام فقهی را عبادات تشکیل می‌دهند؛ مانند نماز، روزه، حج و ... که رابطه خلق با خالق است و به نظر می‌رسد ارتباطی با حکومت ندارد؛ ولی با کمی دقت، روشن می‌شود که این بخش نیز برای اجرای صحیح، نظارت یا حمایت حکومت را می‌طلبد. همیشه در تاریخ اسلام، شخصی به نام امیرالحاج از سوی حکومت‌های وقت تعیین می‌شد که بر امر حج؛ این عبادت بزرگ و گسترده و دسته‌جمعی نظارت کنند؛ همانطور که امامان جمعه نیز از سوی حکومت‌ها تعیین می‌شدند. این مطلب از عصر پیامبر ﷺ شروع شد و حضرت، افرادی را به عنوان امیرالحاج یا امام جمعه که در بسیاری از موارد این کار بر عهده فرمانداران گذارده می‌شد، تعیین می‌فرمود.

قرآن مجید نیز در یک تعبیر لطیف به این مسأله اشاره کرده، می‌فرماید: «الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (حج (۲۲): ۴۱)؛ یاوران حق کسانی هستند که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف می‌کنند و پایان همه کارها از آن خداست.

قرار گرفتن اقامه نماز در کنار زکات و امر به معروف و نهی از منکر نشان می‌دهد که همه این امور از توابع تمکن در ارض و تشکیل حکومت است.

اعلام رؤیت هلال، جهت هماهنگی بین مسلمین در برگزاری عید فطر یا آغاز ماه مبارک رمضان و برای انجام مناسک حج، همواره بر عهده حکومت‌ها بوده است (طوسی، بی تا، ج ۴، ص ۱۵۵).

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام در ارتباط با امام جمعه آمده است که زمامدار و ولی امر مسلمین برای امامت اولویت دارد:

لأن الجمعة مشهده عام فأراد أن يكون للامير سبب إلى موعظتهم و ترغيبهم في الطاعة و ترهيبهم من المعصية، و توقيفهم على ما أراد من مصلحة دينهم و دنياهم و يخبرهم بما ورد عليهم من الآفاق (حر عاملی، ۱۳۹۱ق، ج ۵، ص ۳۹)؛ در نماز جمعه بدین سبب، خطبه قرار داده شده که یک اجتماع عمومی است و حاکم مسلمین بدین وسیله، مردم را موعظه می‌کند، آنان را به اطاعت خداوند ترغیب و از معصیت برحذر می‌دارد و آنان را از مصالح دینی و دنیوی باخبر می‌سازد و حوادث جهانی را به اطلاع آنها می‌رساند.

اصولاً در تعبیرات دینی، از نماز جمعه و نماز عید به عنوان مقام و منصب الهی یاد شده که خداوند متعال آنرا در اختیار حاکمان اسلامی قرار داده است (میرزای نوری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۳۲).

## ۶. احکام مربوط به روابط با غیر مسلمین

بخشی از احکام فقهی مربوط به روابط مسلمین با غیر مسلمین است؛ مانند احکام ذمه - احکام اقلیت‌های مذهبی که در داخل جامعه اسلامی به صورت مسالمت‌آمیز زندگی می‌کنند - و همچنین احکامی که مربوط به همزیستی مسلمانان با دیگران و روابط تجاری و معاهدات و مانند آن است.

روشن است این بخش از احکام نیز، بدون تشکیل حکومت و اجرای صحیح آنها به دست حاکمان، مفهومی ندارد و به تعبیر دیگر، اینها جزء مسائل فردی و خصوصی نیست که هر کسی خودش اقدام به انجام آن کند؛ بلکه مسائلی است که باید از طریق مقامات مسؤول اجتماعی و سیاسی انجام پذیرد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۵۴۵).

## نتیجه گیری

بحث مناسبات فقه و حکومت، بحثی دامنه‌دار است. این بحث با دو روش، قابل پیگیری است: یک) با نگاهی تاریخی به فقه موجود در گستره تاریخ و با نگاه به مسائل و موضوعات آن. دو) با نگاهی معرفتی به فقه مطلوب و آنچه باید باشد؛ با نصب‌العین قراردادن. در این مقاله به نکات ظریف و دقیقی پیرامون مناسبات و روابط فقه و حکومت دست پیدا کردیم. نتیجه اینکه بخش معظم و شاید بتوان ادعا کرد تمامی ابواب، مسائل و احکام فقه موجود، دارای ارتباطی وثیق با حکومت هستند که در صورت فقدان حکومت یا به منصف ظهور نمی‌رسند و یا بر فرض تحقق، به اهداف مطلوب خود نائل نمی‌گردند. همچنین از بحث پیشین، پیرامون مناسبات فقه و حکومت به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که آنچه را طرفداران سکولاریسم در محیط‌های اسلامی مطرح می‌کنند و دین را منحصر به یک سلسله امور فردی و احوال شخصی می‌دانند که از سیاست و حکومت جداست، در واقع، ناشی از عدم شناخت فقه اسلامی یا عدم دقت در مفهوم سیاست و یا هر دو می‌باشد.

## یادداشت‌ها

۱. ر.ک: فاستر، مایکل، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه جواد شیخ الاسلامی؛ نقل از: آیت فنبری، «نظریه وحدت سیاست و معنویت»، *فصلنامه حصون*، شماره ۳، بهار ۱۳۸۴.
۲. همچنین ر.ک: «مشکاتی سبزواری، فقه سیاسی؛ فرع بر فقه حکومتی»، مصاحبه با خبرگزاری *ایکنا*، ۹۰/۷/۳۰.
۳. ر.ک: همان.
۴. ر.ک: سخنرانی آیة‌الله العظمی خامنه‌ای در آغاز جلسه درس خارج فقه، ۷۰/۶/۳۱.
۵. بررسی مناسبات فقه و حکومت از منظر دوم، مجالی وسیع می‌طلبد. ان شاءالله در فرصتی دیگر به این موضوع خواهیم پرداخت.
۶. ر.ک: علی اکبر کلانتری، *حکم ثانوی در تشریح اسلامی*، ص ۸۰-۷۰ و ۱۰۹-۱۰۵.
۷. ناصر مکارم شیرازی، *دائرةالمعارف فقه مقارن*، ج ۱، ص ۴۴۷-۴۵۵.
۸. جهت اطلاع از تقسیمات مختلف ابواب فقه، ر.ک: یعقوب‌علی برجی، «نگاهی به دسته‌بندی بابهای فقه»، *مجله فقه اهل بیت*، سال اول، شماره ۳، ص ۲۶۱-۲۴۱.
۹. ر.ک: *قانون اساسی جمهوری اسلامی*، اصل سوم.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آقابخشی، علی، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: نشر پگاه، چ ۲، ۱۳۶۶.
۴. آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ش.
۵. ابن منظور افریقی، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
۶. احسائی، محمد بن علی، الاقطاب الفقهیه، قم: انتشارات کتابخانه مرعشی، ۱۴۱۹ق.
۷. اسلامی، رضا، اصول فقه حکومتی، قم: پژوهشگاه علوم فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ش.
۸. امام خمینی، سیدروح الله، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹.
۹. -----، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸.
۱۰. ایزدهی، سجاد، «برداشتی از دیدگاه‌های آیه الله خامنه‌ای پیرامون فقه سیاسی»، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۵۶، تابستان ۸۹.
۱۱. بحرانی، یوسف، الحدائق الناظرة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۱۲. برجی، یعقوبعلی، «نگاهی به دسته‌بندی بابهای فقه»، فقه اهل بیت (علیهم السلام)، سال اول، ش ۳.
۱۳. بناری، علی همت، نگرشی بر تعامل فقه و تربیت، قم: مؤسسه امام خمینی (ره)، چ ۲، ۱۳۸۸.
۱۴. تهانوی، محمد، اصطلاحات الفنون، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۱۵. حرانی، حسین بن شعبه، تحف العقول، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۱۶. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۴، ۱۳۹۱ق.
۱۷. حسن بن زین الدین (صاحب معالم)، معالم الاصول، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۷۸.
۱۸. حسین زاده، علی محمد، فقه و کلام، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.
۱۹. حلی، ابن ادریس، السرائر، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲، ۱۴۱۰ق.
۲۰. خامنه‌ای، سیدعلی، سخنرانی در آغاز جلسه درس خارج فقه، ۷۰/۶/۳۱.
۲۱. -----، اجوبة الاستفتاءات، تهران: انتشارات الهدی، چ ۱۴، ۱۳۸۷.
۲۲. خسروپناه، عبدالحسین، گستره شریعت، تهران: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲.
۲۳. راغب اصفهانی، حسین، المفردات، قم: مطبوعات اسماعیلیان، ۱۴۰۴ق.
۲۴. سروش، عبدالکریم، مدارا و مدیریت، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۸ (الف).
۲۵. -----، بسط تجربه نبوی، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۸ (ب).
۲۶. شهید اول، ذکری الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۱۹ق.

۲۷. شیخ صدوق، **عیون اخبار الرضا** علیه السلام، بیروت: مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
۲۸. صدر، سیدمحمدباقر، **الفتاوی الواضحة**، نجف: مطبعة الآداب، الطبعة الثانية، بی تا.
۲۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین، **المیزان**، قم: اسماعیلیان، ۱۳۹۳ق.
۳۰. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم، **العروة الوثقی**، بیروت: مؤسسة الاعلمی، ج ۲، ۱۴۰۹ق.
۳۱. طوسی، محمدحسن، **النهاية**، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۰ق.
۳۲. -----، **تهذیب الاحکام**، تهران: دارالکتب الاسلامیة، بی تا.
۳۳. علامه حلّی، حسن بن یوسف؛ **تحریر الاحکام**، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۰ق.
۳۴. عمید زنجانی، عباسعلی، **فقه سیاسی**، تهران: امیرکبیر، ج ۴، ۱۴۲۱ق.
۳۵. فاضل مقداد، **نضد القواعد الفقهیة**، تحقیق کوه کمری، قم: مکتبه آیةالله مرعشی، ۱۴۰۳ق.
۳۶. فراستخواه، مقصود، **سراغاز نو اندیشی معاصر (دینی و غیر دینی)**، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۳ش.
۳۷. قاضی، ابوالفضل، **حقوق اساسی و نهادهای سیاسی**، تهران: دانشگاه تهران، ج ۷، ۱۳۸۰.
۳۸. قنبری، آیت، «نظریه وحدت سیاست و معنویت در مکتب سیاسی امام خمینی (ره)»، **فصلنامه حصون**، ش ۳، بهار ۱۳۸۴.
۳۹. کلانتری، علی اکبر، **حکم ثانوی در تشریح اسلامی**، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
۴۰. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، **الکافی**، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ج ۴، ۱۴۰۷ق.
۴۱. مجتهد شبستری، محمد، **ایمان و آزادی**، تهران: طرح نو، ۱۳۷۶.
۴۲. -----، «سه گونه دانش در سه قلمرو»، **مجله نقد و نظر**، ش ۵.
۴۳. مجلسی، محمدباقر، **مرآة العقول**، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ج ۲، ۱۴۰۴ق.
۴۴. -----، **بحار الانوار**، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۴۵. محقق حلّی، جعفر بن حسن، **شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۴۶. مشکانی سبزواری، عباسعلی و عبدالحسین، «درآمدی بر فقه حکومتی»، **فصلنامه حکومت اسلامی**، ش ۶۰، تابستان ۱۳۹۰.
۴۷. مشکانی سبزواری، عباسعلی، «مقدمه‌ای بر فقه اجتماعی شیعه»، **مجله کاوشی نو در فقه اسلامی**، ش ۶۵، پاییز ۸۰.
۴۸. -----، «فقه حکومتی و نظام‌سازی»، **مصاحبه با خبرگزاری ایکننا**، تاریخ ۹۰/۷/۳۰ و نیز ۹۰/۸/۹.

۴۹. مکارم شیرازی، ناصر، دائرةالمعارف فقه مقارن، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۷ق.
۵۰. منتظری، حسینعلی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، تهران: کیهان، ۱۳۶۷.
۵۱. موسوی بجنوردی، سیدمحمدبن حسن، قواعد فقهیه، تهران: مؤسسه عروج، چ ۳، ۱۴۰۱ق.
۵۲. مهریزی، مهدی، «فقه حکومتی»، مجله نقد و نظر، ش ۱۲، پاییز ۷۶.
۵۳. میرزای نوری، حسین، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۴۰۷ق.
۵۴. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، نجف اشرف: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸ق.
۵۵. نوایی، مهدی، «فقه حاکم»، مجله اندیشه حوزه، ش ۱، تابستان ۷۴.

